

محل نگه داری سند: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی

گزارش ملاقات هیات اعزامی حزب پان ایرانیست به کردستان با مصطفی بارزانی در سال ۱۳۴۵

شماره گزارش: ۲۰/۶۶۵۵ ه

تاریخ گزارش: ۱۳۴۵/۴/۲۰

ساعت ۸:۳۰ روز ۱۳۴۵/۴/۱۰ هیات اعزامی حزب پان ایرانیست مرکب از آقایان دکتر محمدرضا عاملی تهرانی بعنوان سرپرست - دکتر عباس روح بخش بعنوان معاون سرپرست - مجید ضامنی رییس تدارکات - سید مهدی سیادت سخنگو - محمد علی زرشکی به سمت محافظ هیات - داریوش امیری بیگوندی کیلویی به سمت راهنما در دفتر محسن پزشکیور اجتماع نموده و پس از گفتگو درباره رفتار و پرستیژ حزبی و خداحافظی از آقایان دکتر فضل اله صدر و محسن پزشکیور با اتومبیل لندرور سواری به رانندگی آقای رجیب بسوی مرز کرمانشاه حرکت نمودند. هیات مذکور پس از گذشتن از کرج - قزوین، در آبگرم قزوین بالاتر از قزوین توقف نموده و همگی در آبگرم معدنی قزوین استحمام نمودند و سپس به سمت کرمانشاه عزیمت نمودند. هیات فوق الذکر شب را در هتل بزرگ کرمانشاه استراحت نموده و در ساعت ۰۵:۰۰ به طرف سنندج حرکت نمودند و پس از صرف صبحانه در سنندج و گذشتن از سقز نهار را در بوکان صرف نموده و از میان دو آب و مهاباد گذشته و عصر هیات مذکور وارد شهر «خانه» گردیده و بسوی مرز حرکت نمودند و پس از مشاهده پاسگاه تمرچین وارد حاجی عمران شدند.

در اینجا راننده لندرور بطرف پاسگاه حاجی عمران روانه شده و با آقای حضایر تماس گرفت و قرار شد هیات را بنزد کاکا احمد و کاکاعلی ببرند (کاکا به زبان کردی یعنی برادر و در آنجا همه یکدیگر را بنام (کاک) که مخفف این کلمه میباشد میخوانند) و با وجود اینکه آنها هیچگونه اطلاعی از عزیمت هیات مذکور نداشتند ولی از آنان پذیرایی کردند و افراد شب را در آنجا استراحت نموده و صبح از کاک احمد و کاک علی سؤال شد که در چه وضعیتی هستید؟ آنها هر دو با هم گفتند: در وهله اول بی نهایت سپاسگزار از اعلیحضرت آریامهر میباشیم اگر توجهات بیدریغ ایشان نبود ما تا حال مرده بودیم.

دکتر محمدرضا عاملی تهرانی راجع به حزب پارت دمکرات سؤال نمود، آنان پاسخ دادند: این مسائل مربوط به آقای ملا مصطفی بارزانی است و ما هیچگونه اطلاعی نداریم. ضمنا به آنان گفته شد که در نظر داریم با ملا مصطفی ملاقات نماییم. آنها قاصدی را نزد ملا مصطفی فرستادند ولی تا روز بعد خبری از آمدن ملا مصطفی نشد و نزدیک ظهر افراد هیات به اتفاق به سوی چشمه حاجی عمران روانه شدند و یک نفر بنام علی سنجری معاون سکرتری مکتب سیاسی و تنفیذی آمد و بعد از معرفی افراد شروع به مذاکراتی چند پیرامون آشنایی با حزب پارت دمکرات کردستان و نحوه فعالیت و سازمانهای جنگی و حزبی شد. از او سؤال شد که افراد پیش مرگه نیز در حزب هستند یا خیر؟ او پاسخ داد: تمام کسانی که در حزب هستند جزو پیش مرگه میباشند و اضافه نمود مثل خود من که دو سمت در حزب دارم یکی معاون سکرتری مکتب تنفیذی و دیگری معاون سکرتری مکتبهای سیاسی و تمام اعضای حزب پارت دمکرات عضو پیش مرگه میباشند. در حزب مذکور هر طبقه از افراد کرد ۱۷ نفر نماینده خود را بشرح زیر انتخاب میکنند:

در گروه عشایر ۱۷ نفر - گروه حزب پارت دمکرات نیز ۱۷ نفر - افراد مستقل یکنفر - اقلیت آسوری یکنفر - ارمنی یکنفر، اعضای انتخاب شده کنگره حزب را تشکیل میدهند. از این عده ۱۷ نفر برای حزب و رهبران اجرایی حزب انتخاب میشوند البته ملا مصطفی همیشه جزو گروههای ۱۷ نفری است یعنی در هر گروهی باشد جمع آن گروه ۱۸ نفر میباشد و این ۱۷ نفر انتخاب شده از میان خود پنج نفر را

بعنوان مکتب سیاسی، پنج نفر بعنوان مکتب تنفیذی و پنج نفر شورای شورش و انقلاب که نظامی میباشند، جمعا عضو ارتش پیش مرگه هستند. دو نفر دیگر هم عضو مکتب تنفیذی و هم عضو مکتب سیاسی میباشند و خود ملا مصطفی شخصا در همه جا ریاست عالی این گروهها و افراد را بعهده دارد. این نحوه انتخاب و گروههای حزبی در مورد سازمانهای حزب پارت دمکرات ابتدا

بصورت دسته است که مرکب از سه یا پنج یا هفت نفر است. تعلیمات اولیه حزبی در داخل این دسته ها شروع میشود و بعد پل است که هر پل مرکب از ۱۰ وگاهی ۱۱دسته که جمعا در حدود ۱۰۰ نفر هستند. .... دسته بندی و رده بندی لشکر پیش مرگه عبارت از اینست که هر کدام از این دسته ها و رده ها یکنفر مسئول دارد، دارای دادگاههای نظامی - حوزه های زندان و مجازات های صحرائی در مقابل خیانت یا جاش میباشد (جاش بدسته ای از کردان یا کردی میگویند که بکردها خیانت کند و با اعراب همدست شود و معنی لغوی آن یعنی کره الاغ).

بعد از سوالات متعدد حزبی، او نیز از هیات مذکور سوال نمود، تعلیمات حزبی شما بر چه اساسی است و اظهار داشت شمه ای از طرز تفکر ناسیونالیستی را برای من تعریف کنید. آقای دکتر محمدرضا عملی تهرانی پاسخ داد که ما نیز جلساتی شبیه بدسته شما داریم اما نام آن نیرو است که تعلیمات اولیه حزبی در آن انجام میشود و پس از آن وقتیکه عضو رسمی حزب شدند بکادرهای بالاتر راهنمایی میشوند. سپس ناطق در مورد ناسیونالیستی نیز مطالبی اظهار نمود. در اینموقع از سنجری سوال شد که شما نظرتان نسبت به ایران چیست و چه احساسی میکنید؟ نامبرده پاسخ داد: که این مطلب مربوط به ملامصطفی است و اضافه نمود در مورد مسائل خارجی و سیاسی بنده نمیتوانم اظهار عقیده کنم. مجددا از او سوال شد که نظر شخصی خود را نسبت به ایران بگویند ( البته صحبتها بوسیله داریوش امیری ترجمه میشد) به هر حال او اظهار نمود: که بی نهایت به برادران ایرانی خود افتخار میکنم و آرزو دارم که روزی بتوانم سرباز آریامهر باشم. به وی گفته شد شما حاضرید با حزب پان ایرانیست همکاری کنید و تعلیمات پان ایرانیستی را در میان افراد خود گسترش دهید؟ وی گفت البته ما همه افتخار میکنیم که در راه ایران بجنگیم اما این مسائل مربوط به ملامصطفی است. خلاصه بعد از صحبتهای متفرقه دیگر وی ادامه داد که دولت عراق ما را مظلوم گیر آورده و همه جا را سوزانده، و همه را به آتش کشیده، و نان نداریم بخوریم ولباسهایمان پاره است.

در این هنگام پیغام آوردند ملا مصطفی ساعت ۱۸:۰۰ خواهد آمد و کاک سنجری نیز گفت: بنده مرخص میشوم. سپس هیات از چادر بیمارستان آنها دیدن کردند و دکتری بود بنام خالد و او مشغول مداوای مریضها بود و او نیز خیلی اظهار تمایل نسبت به ایران میکرد و تمام مریضها با استقبال از ایران و شاهنشاه آریامهر امید به زندگی داشتند. شور و غوغای عجیبی نسبت به شاهنشاه و میهن خود ابراز داشتند ضمنا چندین قطعه عکس به وسیله آقای دکتر روح بخش گرفته شد. بعد از صرف ناهار و کمی استراحت، افراد خود را برای ملاقات با ملامصطفی آماده کردند و در ضمن با پیش مرگه نیز تماس گرفته

میشد و از آنها راجع به ایران سوال میکردند. آنها اصلا احساس جدایی از ایران نمیکردند. در ساعت ۲۰:۰۰ ملامصطفی آمد و علی سنجری گفت که جلوی او بلند نشوید ناراحت میشود بگذارید کاملا که او بشما نزدیک شد آنوقت بلند شوید. او سوار بر اسب و ۲۰ نفر پیش مرگه های مخصوص اسکورت وی بودند و فرزندانش به اسامی ادریس - مسعود و صابر نیز همراه او بودند. بعد از اینکه آقای سیادت شروع به معرفی افراد نمود ابتدا کمی از رشادتهای ملا سخن به میان آورد و بعد از اینکه کمی در این مورد صحبت نمود ملا گفت: برادر، من یک آدم فقیر و بیچاره ای هستم و از شما هم خیلی پایین ترم و خواهش میکنم بفرمایید بنشینید مثل یک آدم ساده و بی ریا با هم صحبت کنیم. پس از ذکر این مطلب دکتر عاملی رشته سخن را به دست گرفت و گفت که بی نهایت خوشحال و خرسندم که ما توانستیم بعد از مدتها دوری بالاخره برادر کرد خود را از نزدیک زیارت کنیم و جای خوشوقتی است که شما دوستان ما رزمی گران و نبردی عظیم را آغاز کرده اید و البته در سایه شاهنشاه آریامهر امروز ما توانسته ایم که در پیش شما باشیم و بتوانیم از نزدیک شاهد درد دلهای یکدیگر باشیم و روزنامه ما نیز تا آنجا که توانسته است از شما کردان دلیر و پاسداران نژاد ایرانی در غرب ایران زمین دفاع کرده است و حزب پان ایرانیست همیشه و همه گاه حامی همه گروه ها و تیره های آریایی است و این افتخار ما است که توانسته ایم برادران آزاده کرد خود را بهمه جهانیان بشناسانیم تا همه دنیا بدانند که در این گوشه از خاک گروهی ظالم، عده ای بیگناه را قتل عام میکنند و هم، روزنامه های دیگر مملکت نیز بشما شورشی یا یاغی یا عشایر شمال عراق خطاب نکنند. آنگاه ملامصطفی رشته سخن را بدست گرفت و گفت: که البته ما بینهایت از لطف شاهنشاه آریامهر و شما ممنون و سپاسگزاریم که شما قلبا و شاهنشاه آریامهر بطریق معنوی و مادی از ما حمایت کردند و اگر ما خودمان میخواستیم که چنین روزنامه ای چاپ نماییم به خوبی نمیتوانستیم که مطالب و مقالاتی به حمایت از مظلومیت و حقانیت خود منتشر کنیم ما گروهی مظلوم و فقیر و بی چیز، گرفتار قومی ظالم و جبار شده ایم.

خانه های ما را میسوزانند، بچه های ما را به زیر آتش مسلسلهای هواپیماهای میگ ساخت شوروی میگیرند، تمام مزارع و گندمها و درختهای ما را میسوزانند، سرزمینهای ما زیر آتش بمبهای ناپالم و خمپاره ها و توپها میگیرند. شش سال است ما

میجنگیم و اگر امسال کمک و لطف شاهنشاه آریامهر نبود همه ما از گرسنگی تلف میشدیم. ما بی نهایت از اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر سپاسگزاریم اما این کمکها خیلی کم است و ما انتظار داریم که بیشتر کمک شود. اکنون نه غذا، نه لباس و نه پوشاک داریم دیگر هیچ چیز نداریم. دوا برای مریضها نداریم. مرض مالاریا یک یک پیش مرگه ها را میکشد. هیچ سازمانی بما کمک دارویی نمیکند. شیر و خورشید سرخ کمی کمک کرده است اما خیلی ناچیز است. ما همه سربازان فداکار شاهنشاه آریامهر هستیم. همه در راه ایران و شاهنشاه میجنگیم اما مامورین که می آیند و گزارش به شاهنشاه میدهند بنظر من خلاف واقع را می گویند اگر ظلم و جور و بدبختی ما بگوش شاهنشاه آریامهر برسد فکر میکنم از کمک بما دریغ ننمایند. به هر حال من از شما خواهش دارم که عین واقع را که میبینید به عرض شاهنشاه آریامهر برسانید. من به خدا یاغی نیستم. ما نمیتوانیم ظلم و جور حکومت بغداد را تحمل نماییم آنها عرب هستند و ما ایرانی هستیم و من میخواهم ایرانی و کرد زیر نفوذ عرب نباشد. آنقدر به ما ظلم نکنند. مگر ما چه گناهی

داریم که اینها چنین بما ظلم میکنند؟ آنها بما حمله میکنند، ما دفاع میکنیم.

از او سوال شد مگر شما همان کسی نبودید که در زمان فرقه دمکرات نغمه کردستان آزاد را ساز می کردید و در مقابل ارتش ایران ایستادید و سربازان ایرانی را کشتید؟ گفت: بخدا آن زمان من نبودم که با فرقه دمکرات همکاری داشتم بلکه یک خائنی بنام قاضی محمد بود و من بعد از اینکه حکومت عراق مرا از خاک خود بیرون کرد می خواستم به ایران بیایم اما ارتش ایران به من اجازه نداد. مدت دو ماه گرسنه با زن و بچه و پیرو جوان در میان برفها معطل بودیم هر چه پیغام می دادم که ما اخلاکگر نیستیم پس لااقل اجازه بدهید از مرز خارج شویم باز موافقت نکردند من هم مجبور بودم برای ادامه حیات خود یک عکس العملی نشان دهم تا اینکه از خط مرزی که آزاد گذاشته بودند وارد شوروی شدم و مدت ۱۱ سال در آنجا بودم.

سوال شد شما در آنجا چکار می کردید؟ ملا گفت: ما همه درس می خواندیم و بابت درس خواندن حقوق ناچیزی می گرفتیم. آنجا ملت و مردم مفهومی ندارد، همه چیز دولت است. مردم همه کار میکنند ولی جیره بندی است و یک حقوق ناچیزی میگیرند. از ملا مصطفی سوال شد شما حاضر هستید با کمال میل به ایران در کردستانی که تحت اشغال شما است پاسگاه بدهید؟ ملا مصطفی پاسخ داد: بخدا قسم که من مرز ایران را زوزک تعیین کرده ام (زوزک آخرین نقطه از خاک کردستان جنوبی است که در دست پیش مرگه های کرد است) ما همه سربازان آریامهر هستیم اینجا مال او است و از خداوند جز این آرزویی ندارم که اینجا جزو ایران شود.

ناطق افزود ما مظلوم هستیم و مورد ظلم قرار گرفتیم. در این هنگام شام صرف شد و پس از آن ملا مصطفی کمی بذله گویی نمود و از سعدی و حافظ شعر خواند و راجع به زبان بحث کرد و ساعت یک بعد از نیمه شب او رفت و سایرین استراحت کردند. روز بعد افراد اعزامی به زوزک و هندرین و دیگر نقاطی که بوسیله هواپیماهای میگ شوروی منهدم شده بود رفتند و بعد از ظهر به هندرین و زوزک رسیدند. دو نفر از افراد به قله هندرین رفتند که وضع استراتژیکی کوه هندرین را از نزدیک ببینند و از نزدیک نبرد معروف هندرین که تقریباً دو لشکر از عراق بوسیله ۱۶۰ نفر پیش مرگه چگونه شکست خوردند را تماشا کنند. چند نفر از افراد هنگام مراجعت به حاجی عمران در بین راه هواپیمایی که پیش مرگه ها سرنگون کرده بودند را مشاهده نمودند و عکسهای متعددی از لاشه هوپیما برداشتند و قبلاً نیز از ملا مصطفی عکسهای فراوان گرفته بودند فردای آنروز که افراد از زوزک برمیگشتند دیگر همه جا ادریس پسر ملامصفا با آنها بود. وی جوانی سراپا شور و حس میهن پرستی داشت. از وی سوال شد در افکار عمومی ایران پدرت یک نفر شورشی جلوه گر شده است، نظر پدرت نسبت به ایران چیست؟ ثانیاً تو وضع و روحیه طرز تفکرت نسبت به ایران چیست؟

ادریس جواب داد: که بخدای بزرگ ایران و به شرافت سربازیم قسم، بناموس کردستان قسم که پدرم یاغی نیست و بخاطر ظلم و جور اعراب میجنگد و تا حالا هم جز این آرزویی ندارم که کردستان از زیر یوغ استعمار عرب آزاد شود و بعد از اینکه آنها از

آسیاب افتاد و اوضاع سیاسی نیز آرامش پیدا کرد ما پیوستگی خود را به ایران اعلام میکنیم و بخدا سربازی فداکار در ایران و شاهنشاه آریامهر خواهیم بود. جز این آرزویی ندارم.

به وی گفته شد حتی حاضر هستید که در تمام اینجا که پیش مرگه ها اکنون پاسگاههای حفاظت و انتظامی دارند به جای آن پاسگاههای ژاندارمری ایران باشد؟ گفت: با کمال میل مرز ایران با عراق تا آخرین نقطه رواندوز است طاق کسری هنوز در بغداد است. پرچم ایران باید بر فراز آن طاق به اهتزاز باشد.

حدود ساعت ۱۲:۰۰ روز چهارشنبه ۱۳۴۵/۰۴/۱۵ کاک حبیب به اتفاق علی سنجری از سفر عراق مراجعت کرده و نزد افراد آمد و بعد از معرفی و آشنایی تقریباً همان سوالات که با دیگران مطرح شده بود با کاک حبیب نیز صحبت شد و البته ایشان مردی کاملاً مودب و با سواد و ناخوانا حقوق است وی رییس مکتب سیاسی و مکتب تنفیذی است. برای مذاکرات صلح به اتفاق سه نفر از اعضای مکتب به عراق رفته بود و بعد از صحبت‌های فراوان که با «البزاز» میکنند همان اعلامیه ۱۵ ماده ای را منعقد میکنند که البته سه ماده آن از رادیو پخش نمیشود و این سه ماده عبارت است از اینکه:

۱- حکومت پیش مرگه برای پاسداری نقاط کردنشین بصورت خود باقی باشد.

۲- تمام شهرهای کردنشین به یک استان تبدیل شود و حکام و رییس ادارات آن از کرد باشد.

۳- حزب پارت دمکرات کردستان نیز آزاد، و بتواند علنی به فعالیت خود در سرتاسر کردستان و عراق ادامه دهد.

و «البزاز» گفته است که صلاح نیست این سه ماده از رادیو پخش شود. اما قرارداد ترک مخاصمه با ۱۵ ماده فوق که ۱۲ ماده آن از رادیو قرائت گردید و سه ماده آن خوانده نشده است به امضاء رسیده است.

سپس از کاک حبیب سوال شد ضامن اجرایی این قرارداد چیست؟ ممکن است آنها چند روز دیگر قرارداد را نقض کنند؟ وی گفت: هر آن ممکن است که آنها باز حمله خود را شروع کنند و یا کودتایی در عراق به وجود آید و حزب بعثی ها و قومی ها بر سرکار آیند خلاصه طرفداران ناصر اگر بر سرکار بیایند آنها میخواهند که ما زنده نباشیم و حالا هم چون حکومت عراق ضعیف شده است و ناچار است که با ما صلح کند از این رو فعلاً قرارداد بسته است تا دولت قوی شود.

در مورد همکاری بیشتر دو حزب صحبت شد. ایشان گفت: شب آقای بارزانی می آید و با حضور او در این مورد مذاکره میکنیم چون افراد اصرار داشتند که باید برگردیم بهتر است به عوض شب ملامصفی بعد از ظهر بیاید قبول کردند و هیات ناهار را باملامصفی صرف نمود و در مورد همکاری دو حزب صحبت شد ایشان صریحاً گفت: که من حرفی ندارم اما منوط به اجازه اعلیحضرت شاهنشاه میباشد. من موافق هستم برای اینکه هر دو یک طرز تفکر داریم اما با ارشاد و راهنمایی شاهنشاه موافقم و در سفر بعدی که اجازه فعالیت از معظم له کسب کردید من حاضرم، و بدون اجازه اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر هیچگونه اقدامی نخواهم نمود و ایشان نیز نامه ای به شاهنشاه مبنی بر اظهار وفاداری و کسب اجازه فعالیت دو حزب نوشت و قرار شد بوسیله دکتر عاملی بعرض برسد.

افراد در ساعت ۱۷:۰۰ روز مذاکرات از طریق راه مه‌آباد - تبریز - اردبیل - آستارا - بندر پهلوی - رشت -

بطرف تهران حرکت نمودند و ساعت ۲۴:۰۰ روز جمعه ۱۳۴۵ / ۰۴ / ۱۷ به تهران وارد گردیدند.